

بسم الله الرحمن الرحيم

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ (انبیاء: ۳۶)

انسان در مقابل آن زندگی حقیقی، و در مقابل هر کسی که آن زندگی را برای انسان یادآوری می کند، و هر حادثه‌ای و هر اشاره‌ای که به آن زندگی حقیقی دارد، حالتی از تمسخر پیدا می کند؛ نه تمسخرِ ظاهری بلکه تمسخرِ وجودی؛ یعنی فکر می کند چنین چیزی اصلاً وجود ندارد و برایش عجیب به نظر می آید.

آن زندگی حقیقی انسان، درون انسان و درون این جهان در جریان است؛ نه اینکه پس از این بخواهیم آن را ایجاد کنیم؛ همین الآن در جریان است. آن حقیقت واقعی، آن توجه به نامتناهی، آن احاطه‌ی انسان بر جهان و بر همه چیزهایی که برای انسان نیاز است؛ همه‌ی علوم، همه‌ی خاطراتی که در گذشته هست، انسان بر آن‌ها تسلط دارد و احاطه دارد، و همین الآن هم این احاطه هست و نه پس از این. نیاز نیست چیزی را به وجود بیاورد. همین الآن موجود است. اما آن چیزی که باعث می شود انسان به آن بی توجهی کند، این است که باور نمی کند و به آن بی توجه است. آن چیزی که باعث می شود این مشکلات و سختی‌ها و مصائب این جهان و عذاب‌های آن جهان - که همان مصائب و همان مشکلات و هر چیزی است که در این عالم و در این جهان رخ می دهد - همه برای این است که انسان را از آن حالت بیرون بیاورد. و وقتی که بیرون می آورد، در آن جهان دیگر این را می بیند؛ نه اینکه کسی او را عذاب کند.

وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ (انبیاء: ۳۶)

آن همه مشکلات و مصائب به خاطر این است که انسان به آن خدای مهربان و به این حقیقتی که جاری است کفر می ورزد و نمی پذیرد. این رحمت الهی از کسی دور می شود که خودش پذیرش این رحمت را ندارد. این رحمت همین الآن جاری است. این زندگی حقیقی با تمام مختصاتش و با همه‌ی آن چیزهایی که لازم داریم همین الآن جاری است و مظهر و جلوه‌ی آن خدای رحمان است، اما انسان با رحمت خداوند بیگانه است؛ نمی خواهد پذیرد، جلوی آن مقاومت می کند. این تمسخر، تمسخرِ خصلتی نیست؛ تمسخرِ وجودی است. در این لاکِ خودش گرفتار است؛ چه انسان دیندار، چه بی دین، هر کدام به نوعی، مگر کسانی که چشمشان به این حقیقت باز شده است. وقتی این رحمان و رحمانیت و جهانِ رحمانی و وجودِ رحمانی که الآن در ما جاری است، این زندگی که در جریان است، انکار می شود، آن وقت با جلوه‌ی دیگری روبه‌رو می شویم که ناشی از خود ماست.

اما منشأ این‌ها و راه حل این چیست؟ آیه‌ی بعدی توضیح می دهد:

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ (انبیاء: ۳۷)

همه‌ی این حقایق جاری، به گونه‌ای در این جهان تدارک دیده شده‌اند که آن حقیقت به تدریج در حال ظهور و بروز باشد؛ اما انسان به سبب شتاب و بی‌تحملی، پیوسته به سوی آن هجوم می‌برد، مانند جوانه‌ای که از زمین سر برمی‌آورد و می‌خواهد به‌طور طبیعی کامل شود، ولی انسان آن را می‌گیرد، از جا می‌کند و خشک می‌کند.

خلقت این جهان، حضور انسان در آن، و بازگشت او از عالم قدسی به این جهان، همه از همین جا معنا می‌یابد: انسان در لاک خود گرفتار است و حاضر نیست فراتر از آن را ببیند. شتاب دارد که همه‌چیز را در این لاک جای دهد، درحالی که این لاک محدود است و بیش از حدی ظرفیت ندارد؛ و درست همین جاست که امور دچار اختلال و خرابی می‌شود.

سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (انبیاء: ۳۷)

این‌ها اموری است که به‌زودی برای انسان روشن می‌شود، اما عجله اجازه نمی‌دهد. انسان در شتاب خود می‌خواهد همه‌چیز را به‌هم بریزد تا زودتر به نتیجه برسد؛ تحمل ندارد و آنچه برایش نمودار می‌شود را چنان شتاب‌زده می‌گیرد که از میان می‌برد. سپس با رحمت و رحمانیت خداوند، با جهان، با وجود خویش و با این زندگی جاری به مقابله برمی‌خیزد و نسبت به آن کفر می‌ورزد. آن وقت شروع می‌کند به ادعا و رجزخوانی در مقابل این جهان کائنات.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (انبیاء: ۳۸)

وَيَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (انبیاء: ۳۹)

این رجزخوانی، رجزخوانی کسی است که به دوردست‌ها چشم دوخته و با انکار، در این جهان کوچک و گرفتار خود باقی می‌ماند، درحالی که همان سختی‌ها و مسائل پیش‌رو و پشت سرش را نادیده می‌گیرد و به آن‌ها کافر است و توجهی نمی‌کند.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (انبیاء: ۴۰)

این انسانی که خداوند و جهان را به استیصال می‌کشاند، با همه‌ی ابعاد جهان مواجه می‌شود تا به آن مرحله برسد. او با شتاب و کفران نسبت به این رحمت جاری و با عذابی که پیش رویش، پشت سر و نزدیکش است روبه‌روست، اما به آن‌ها توجهی نمی‌کند و پیوسته در کفر و تخیلات و توهمات خود غرق می‌ماند. ناگهان همه‌ی این‌ها برایش ظاهر

می‌شود، درحالی که همه‌ی کائنات سعی کرده‌اند که او به این مرحله نرسد، اما او مقاومت می‌کند و مرحله‌به‌مرحله کمک‌ها را پس می‌زند، تا ناگهان آنچه قرار نبوده به آن برسد، برایش روشن می‌شود؛ ناگهان مبهوت می‌شود، نه امکان بازگشت دارد و نه مهلت. «فَتَبَهُتَهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»

وَلَقَدْ اسْتَهْزَىٰ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (انبیاء: ۴۱)

این سنت و جریانی است که برای پیشینیان هم نازل شده است. این خاصیت این جهان و خاصیت انسان است. اگر انسان ذره‌ای نگاه کند، همه‌ی این‌ها را می‌بیند.

قُلْ مَنْ يَكْلَأُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ (انبیاء: ۴۲)

این شب و روز، این گردش ایام، و این همه حوادثی که انسان در آن‌ها محافظت می‌شود. مگر این جهان نیست که ما را نگه می‌دارد؟ اگر این جهان نگه ندارد، چه کسی می‌تواند مقاومت کند؟ اما این انسان است که حاضر نیست حتی یک لحظه هوشیار شود.

او به دنبال معبودهایی می‌رود که هیچ نتیجه‌ای ندارند.

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِّن دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِّنَّا يُصْحَبُونَ (انبیاء: ۴۳)

آیا این‌ها نمی‌بینند که این بت‌ها نه خیر دنیایی دارند و نه خیر آخرتی؟!

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (انبیاء: ۴۴)

این عمر طولانی داده شده تا نگاه کنند؛ آیا نمی‌بینند زمین چگونه دچار دگرگونی می‌شود؟ آیا راهی برای مقاومت داشتند؟

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (انبیاء: ۴۵)

راهی جز گفتن و انداز نیست. سرشت انسان آزادی و انتخاب است. اگر کسی خود را به کری و کوری بزند، دعوت را نشنود و علائم را نبیند، راه دیگری نیست.

وَلئن مَسَّتْهُمُ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (انبیاء: ۴۶)

این میدان انتخاب و آزادی، همان چیزی است که انسان را سرکش و طاغی می‌کند؛ اما اگر ذره‌ای مشکل برایش پیش بیاید، ناگهان برمی‌گردد.

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (انبیاء: ۴۷)

این جهان و قیامتی که نهایت این جهان است، آن قدر دقیق است که حتی ذره‌ای را فروگذار نمی‌کند؛ ذره‌ای خیر باقی می‌ماند و هیچ چیز از حساب بیرون نمی‌افتد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ (انبیاء: ۴۸)

این چیزی که ما به انبیا می‌دهیم، به موسی و هارون نیز داده شده است؛ همه چیز در آن هست: فرقان، با جداکننده‌ی اموری که بر انسان مخلوط و مشتبه شده، و ضیاء، هر جا که تاریکی هست، نوری که آن تاریکی را می‌زداید. ذکر برای متقین است؛ انسانی که می‌خواهد مراقبه داشته باشد و از زندگی خود بهره‌بردار و به مقامی برسد که امور باطل را کنار بگذارد، این بهترین یادآوری و بهترین راهی است که از طریق آن می‌تواند موفق شود.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (انبیاء: ۴۹)

کسانی هستند که حاضرند عمل کنند؛ حقیقتی را می‌شناسند و ارج می‌نهند، حتی اگر هنوز آن را به صورت حسی و ظاهری تجربه نکرده باشند، و بر اساس آن مراقبه می‌کنند. آنها نسبت به نتایج اعمال و کارنامه زندگی خود حساس و دغدغه‌مند هستند و واهمه دارند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (انبیاء: ۵۱)

در اینجا داستان ابراهیم(ع) ذکر می‌شود، کسی که از نظر ما پیامبر بزرگی است، از اعظم و اکبر انبیاء و دارای جایگاه ویژه است. این چگونه به این مقام رسیده است؟

قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدْعُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (انبیاء: ۶۰)

این مقام توصیف می‌شود و سپس روشن می‌شود که ابراهیم(ع) انسانی عادی و جوانی مانند همه‌ی ما بود. او چگونه به این مقام رسید؟

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (انبیاء: ۵۱)

از طریق هدایت و رشدی که از ابتدا و پیش از ورود به جامعه و نظام اجتماعی دریافت کرده بود. حقیقتی که مشاهده کرد، او را به رشد و هدایت رساند؛ این ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین رشدی است که برای هر انسانی ممکن است، اما ابراهیم(ع) بر آن تمسک کرد.

وقتی او قوم و نزدیکان خود را دید و به بت‌ها اعتراض کرد، اعتراضش از روی فطرت بود. وقتی قوم گفتند: «ما اجدادمان بر این کار بوده‌اند»، پاسخ طبیعی داد. آن‌ها مانند همه‌ی انسان‌ها در مقابل او ایستادند و گفتند:

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (انبیاء: ۵۳)

شوخی گرفتند و فکر کردند ملاحظه است و در حقش تشکیک کردند. ابراهیم آغاز کرد به بیان حقایقی که می‌دید و چیزی که بر آنها روشن بود:

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (انبیاء: ۵۶)

اشاره به اینکه آسمان و زمین نشان‌دهنده‌ی حقیقتی برتر است و شهادتی که انسان می‌تواند با وجودش بدهد.

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (انبیاء: ۵۷)

فَجَعَلَهُمْ جُدَادًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (انبیاء: ۵۸)

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (انبیاء: ۵۹)

شرایطی است که یک انسان عادی بدون زرق و برق‌های مسیر معنوی با آن مواجه است. با یک حرکت طبیعی، در مقابل قومی قرار گرفت که بسیار بزرگ‌تر بودند. وقتی بت‌هایشان نابود شد، پرسیدند:

«این کیست و چه کسی چنین ظلم بزرگی کرده است؟» پاسخ دادند:

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (انبیاء: ۶۰)

انسانی گمنام و جوان و عادی، که نامش ابراهیم(ع) است و شنیده‌ایم او از بتان ما یاد می‌کند.

قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَيْنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (انبیاء: ۶۱)

قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَتْنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (انبیاء: ۶۲)

ابراهیم(ع) به قوم خود با استدلالی ساده و طبیعی پاسخ داد؛ نه با فلسفه و نه با سخنرانی پیچیده. همه‌ی آن چیزهایی که دیگران گمان می‌کنند بدون آنها نمی‌توان دین را حمایت کرد او با زبانی ساده و ابتدایی، زبانی که از پاکی و حقیقتی که به آن عمل می‌کرد نشأت می‌گرفت و با کمترین استدلال لازم، حق را بیان کرد. این باعث شد حتی بت‌پرستانی که در مقام انکار خود پافشاری می‌کردند، به حقیقت بازگردند و به ظلم خود بر نفس خویش پی ببرند:

رَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (انبیاء: ۶۴)

سپس با آگاهی بر گناه خود، سرها را پایین انداختند و در حالت شرمساری قرار گرفتند:

ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (انبیاء: ۶۵)

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَّا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (انبیاء: ۶۶)

أَفَلَا لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ (انبیاء: ۶۷)

وقتی ابراهیم(ع) به این موفقیت رسید، برخی هنوز در انکار خود باقی ماندند و با خشونت تلاش کردند دلایل حقیقی را نابود کنند:

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ (انبیاء: ۶۸)

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (انبیاء: ۶۹)

اگر انسانی به مقام ابراهیم(ع) برسد، حتی در میان آتش نیز سلام و امان می‌یابد. این تجربه برای همه انسان‌ها قابل دسترسی است؛ هر کس در مرتبه‌ی خود و برای آتش خود، و برای ابراهیمی بودن مقام خودش، می‌تواند این نتیجه را کسب کند؛ مرتبه بالای آن مقام ابراهیم(ع) است اما مرتبه‌ی پایین آن برای هر کدام از ما در زندگی مان قابل تجربه است با تمرکز و بدون بهانه یا ابزار مشروط‌کننده، حرکت کند.

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (انبیاء: ۷۰)

حتی اگر همه عالم گرد آیند و انسانی که در مسیر خود با تمرکز، صداقت و بدون بهانه یا شرطی حرکت می‌کند، مقابلشان بایستد و آنان بخواهند او را نابود کنند، نه تنها شکست نمی‌خورد، بلکه اعمالشان علیه او به ضرر خودشان بازمی‌گردد و خسارت بیشتری متحمل می‌شوند.

وَنَجَّيْنَاهُ وُلُوْطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (انبیاء: ۷۱)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ۗ كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (انبیاء: ۷۲)

سپس انبیاء و انسان‌های برجسته به نجات می‌رساند و این نجات در سرزمینی پر از برکت و عطای ویژه اتفاق می‌افتد، که نتایج بهتر و بالاتری برای آنان به همراه دارد. این مسیر برای همه‌ی انسان‌هاست و هر کسی می‌تواند آن را طی کند.